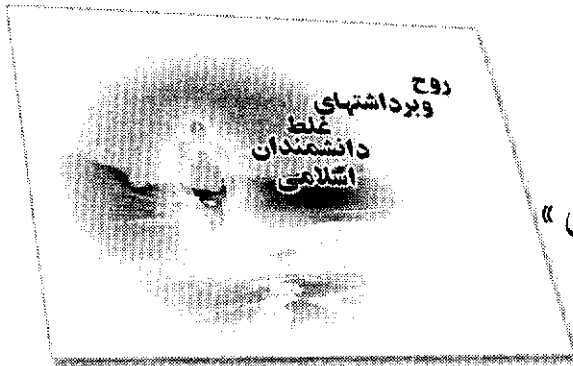


نقدی بر مقاله

«روح و برداشت‌های غلط دانشمندان اسلامی»



احمد مبهوتی

مقدمه

در شماره ۳۱ (سال هشتم، شماره ۳) مجله بینات، مقاله‌ای از آقای ناصر رسولی بیرامی تحت عنوان «روح و برداشت‌های غلط دانشمندان اسلامی» به چاپ رسید. در بخش اول آن مقاله به تبیین مفهوم روح و نفس از دیدگاه فلاسفه یونان پرداخته شده و تصریح شده که آن مفاهیم توسط فیلسوفان اسلامی مثل ابن سینا پذیرفته شده و امثال امام غزالی هم، به آن جامه اسلامی پوشانده‌اند و در بخش دوم، ضمن تتبع معنای روح و نفس در قرآن، چنین نتیجه گرفته شده که مفسران ما تحت تأثیر افکار فلاسفه واقع شده و برداشت‌های غلطی از روح و نفس داشته‌اند و در پایان مقاله، تجرد روح به کلی انکار شده است. از آنجایی که مقاله مذکور، یک مقاله فلسفی و تفسیری است و کلیه مطالب آن بر این استوار است که روح و نفس در قرآن به چه معنا به کار رفته است لذا بر آن شدیم؛ نخست تتبع نسبتاً کاملی از معنای روح و نفس در قرآن و فرقشان با همدیگر داشته باشیم سپس ادعای مهم مقاله را با دلیل و برهان، از دو نظر تفسیری و فلسفی نقد کنیم.

معنای نفس در قرآن

در قرآن کلمه نفس، بسیار به کار برده شده (اعم از مفرد و یا جمع) ولی معنای واحدی برای آن متصور نیست.

اینک به برخی از معنای نفس اشاره می‌کنیم:

۱. اضافه چیزی به خودش و این در واقع تأکید بر ضمایر و معنای اصلی نفس است که در فارسی به معنی خود می‌باشد و در این معنا همیشه مضاف به کار رفته است مثل آیه: کتب

■ با توجه به معانی مختلف روح و نفس در قرآن، باید دقت شود که نفس و روح در یک معنا با همدیگر قریب الافق اند و آن زمانی است که روح و نفس به معنای جان و حقیقت انسانی و یا طبیعت اولیه انسان استعمال شود.

علی نفسه الرحمة (انعام، ۱۳/۶) (رحمت را بر خودش فرض کرده است) و آیه: قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله (زمر، ۵۳/۳۹) (بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید).

۲. شخص و فرد و کس مثل آیه: یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئاً (بقره، ۴۷/۲، ۱۲۳) (از روزی بترسید که کسی از کسی دفاع نمی کند) و آیه: ما تدری نفس بای ارض تموت (لقمان، ۳۱/۳۴) (هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد) و هر دو معنا در آیه: یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها (نحل، ۱۱۱/۱۶) (روزی که هر کس به دفاع از خود برمی خیزد) جمع شده است.

۳. طبیعت اولیه انسان در آیه: ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس (نجم، ۲۳/۵۳) آنان فقط از گمان های بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند.

در این معنا، نفس غالباً با الف و لام به کار می رود و اگر جایی هم مضاف باشد باز به معنای طبیعت اولیه خواهد بود نه به معنای خود مثل: أفکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم (بقره/۸۷) (هرگاه پیامبری چیزی (حکمی) برخلاف هوای نفس شما آورد سرپیچی می کنید).

در آیه: و ما أبری نفسی ان النفس لأمارة بالسوء الا من رحم ربی (یوسف، ۵۳/۱۲) (من خود را تزکیه و تبرئه نمی کنم چون اگر کرم خداوندی نباشد نفس انسان او را به بدی سوق می دهد و امر می کند) دو معنای اولی و سومی جمع شده است، نفس اولی به معنای خود و دومی به معنای طبیعت اولیه انسان است.

۴. عقل؛ مثل آیه: من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه (بقره/۱۳۰) (جز افراد نادان و سفیه، چه کسی از آیین ابراهیم رویگردان خواهد بود)؟!

و آیه: فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون (انبیاء، ۶۴/۲۱) (آنها به وجدان و عقل خویش بازگشتند و گفتند حقا که شما ستمگرید).

۵. قلب؛ مثل آیه: ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله (بقره/ ۲۸۴) (اگر آنچه در دل دارید آشکار یا پنهان سازید خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند) این آیه شبیه آیه: قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله (آل عمران، ۲۹/۳) می باشد. در این آیه، صدر به معنای قلب به کار رفته و آن به خاطر این است که سینه، قلب را در بر گرفته است.

۶. همدیگر یا یکدیگر؛ مثل آیه: ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم (بقره/ ۸۵) (سپس شما آنهایی هستید که خون همدیگر را می ریزند) و آیه: فاقتلوا انفسکم (بقره/ ۵۴) (همدیگر را به قتل برسانید) و همین طور آیه ۸۴ سوره بقره.

۷. روح؛ مثل آیه: ولو ترى إذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائكة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم، الیوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون علی الله غیر الحق (انعام/ ۹۳) (اگر ستمگران را ببینی آن هنگام که در سكرات مرگ گرفتار آیند و فرشته ها دستهایشان را (جهت قبض روح) باز کرده (و می گویند) جان از تن بدر کنی (روحشان را خارج کنی) امروز کیفر عذاب و خواری می کشید چون بر خدا سخن ناحق می گفتی).

معانی روح در قرآن

روح در قرآن ۲۱ بار به کار رفته است و به معانی زیر استعمال شده است:

۱. مبدأ حیات که در انسان دمیده شده است مثل آیه: فاذا سویته و نفخت فیهِ من روحی فقعوا له ساجدین (حجر، ۲۹/۱۵) (وقتی او را معتدل ساختیم و از روح خود در آن دمیدم پس بر او سجده کنید).

۲. جبرئیل: نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين (شعراء، ۱۹۳/۲۶) آن را (قرآن) جبرئیل بر قلب تو نازل می کند تا از بیم دهندگان خلق باشی.

۳. عیسی (ع): مثل آیه: انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه (نساء، ۱۷۱/۴) (مسیح، عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که او را به مریم القا کرد و روحی از طرف او بود).

۴. روحی که انبیا با آن تأیید می شوند مثل آیه: آتینا عیسی بن مریم البينات و ایدناه بروح القدس (بقره/ ۸۷) (به فرزند مریم، عیسی (ع) ادله روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید کردیم).

۵. روحی که به آن مؤمنان تأیید می شوند مثل آیه: اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم

بروح منه (مجادله، ۵۸/۲۲) (نور ایمان را در دل آنها نگاشته است و به روحی از خود تأیید کرده است).

۶. روحی که به حضور حضرت مریم رسید و عیسی را به او بخشید: فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً... قال انما انا رسول ربك لأهب لك غلاماً زكياً (مریم، ۱۹/۱۷ و ۱۹) (روح خودمان را به مریم فرستادیم، برای او به صورت انسانی معتدل مجسم شد و گفت: من فرستاده پروردگارت هستم تا پسری پاک سیرت به تو ببخشم).

۷. قرآن و وحی و نبوت روح نامیده شده‌اند.^۱ مثل آیه: یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده (غافر، ۴۰/۱۵) روح را از امر خویش بر هر کسی از بندگانش بخواهد می‌فرستد: و كذلك اوحینا الیک روحاً من امرنا (شوری، ۴۲/۵۲) (بدین سان از امر خویش روح را بر تو وحی کردیم) ولی تعبیر دقیق این است که گفته شود نتیجه نزول فرشته‌ها با روح، وحی است اما این که خود وحی یا نبوت از باب مجاز یا اشتراک لفظی روح نامیده شود! به دلیل این که وحی، قلب‌ها را زنده و آباد می‌کند کما اینکه^۲، بدن‌ها به روح زنده می‌شوند؛ درست نیست چون تشخیص مصادیق کلمات در کلام الهی، رجوع به سایر موارد از قرآن است نه رجوع به عرف و یا به مصادیق عرفی.^۳

۸. به موجود مستقلی روح اطلاق می‌شود که دارای حیات و علم و قدرت است و از قبیل صفات و حالات قائم به اشیا نیست مثل آیه: یوم یقوم الروح و الملكة صفاً (نبأ، ۷۸/۳۸) (روزی که روح و فرشتگان به صافی می‌ایستند).

فرق روح با نفس

با توجه به معانی مختلف روح و نفس در قرآن، باید دقت شود که نفس و روح در یک معنا با همدیگر قریب الافق‌اند و آن زمانی است که روح و نفس به معنای جان و حقیقت انسانی و یا طبیعت اولیه انسان استعمال شود.

آن وقت باید دید که در این اطلاق، روح و نفس مترادف هستند یا نه؟ برخی مانند صدوق^۴ و ابن حزم^۵ و ابن ابی الحدید^۶ معتقدند که بین نفس و روح فرقی نیست و برخی هم عقیده دارند که بین نفس و روح فرق است ولی دو حقیقت جدا از هم نیستند بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.

آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تأثیر متقابل آنها در یکدیگر بیان می‌شود،

نام روان و نفس بر آن می گذاریم و آنجا که پدیده های روحی، جدا از جسم مورد بحث قرار می گیرند نام روح را بر آن به کار می بریم.^۷

جهت تبیین این فرق می شود به آیات و روایاتی استشهاد کرد:

الف: آیاتی مثل: یا ایها النفس المطمئنة. ارجعی الی ربک راضیة مرضیة. فادخلی فی عبادی. و ادخلی جنتی (فجر، ۲۷/۸۹-۳۰) (ای روان و نفس آسوده به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو.)

این آیه خطاب به روح متعلق به بدن مادی است که آن را اداره می کند و دستور رجوع به آن می دهد و آیه: اخرجوا انفسکم (انعام، ۹۳/۶) (روح یا جانانتان را خارج کنید) اگر به اعتبار بعد از خروج جان از بدن باشد، یعنی بعد از قطع علاقه روح از تن باشد به معنای روح خواهد بود.

و اما آیاتی که اشاره به اصل مبدأ حیات انسان بدون تعلق به بدن یا قبل از تعلق به بدن دارند با کلمه روح از آن تعبیر شده است مثل آیه: و نفخت فیہ من روحی (فجر، ۱۵/۲۹) (از روح خود در آن دمیدم.)

ب: روایاتی مثل: ۱. عن النبی (ص):

ان الانسان اذا قبضت روحه فتقول الملائكة: اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب. ۸. وقتی روح انسان قبض می شود فرشته ها می گویند: ای جان پاک سیرت که در بدن پاک بودی، خارج شو.

در این حدیث، حقیقت انسان را بعد از قطع علاقه از بدن مادی، روح نامیده ولی قبل از قبض و حین تعلق به بدن از آن به نفس تعبیر کرده است و شاید این وزان آیه: یا ایتها النفس المطمئنة. ارجعی الی ربک راضیة مرضیة. (فجر/۳۷-۳۸) باشد چنان که وزان آن آیه درباره اهل عذاب، آیه اخرجوا انفسکم می باشد.

۲. در خطبه مفصلی پیامبر اکرم (ص) فرمود:

حتى اذا حمل نعشه رفرف روحه فوق النعش و يقول یا ولدی و یا اهلی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی. ۹. زمانی که جنازه بر تابوت گذاشته شود، روحش بالای تابوت به پرواز درآمده و می گوید: ای فرزند و ای اهل و عیال من، دنیا همچنان که مرا بازی داد شما را بازی ندهد.

۳. امام حسن مجتبی (ع) به برادرش محمد بن حنفیه فرمود:

و اعلم یا محمد بن علی انّ الحسین بن علی بعد وفاة نفسی و مفارقة روحی جسمی، امام من بعد؛^{۱۱} ای محمد؛ بعد از این که جانم وفات کرد و روحم از تنم جدا شد، حسین بن علی (برادرم) بعد از من امام است).

در کلام امام تعبیر از نفس به وفات شده ولی از روح به مفارقت تعبیر شده است و آن در واقع ناظر به بعد از قطع علاقه نفس از بدن می باشد و به خاطر همین است که از عالم برزخ به عالم ارواح تعبیر می کنند.^{۱۱}

اما لحظه مرگ و جدایی روح از بدن به خاطر مقارنت دو حالت به همدیگر، هر دو تعبیر از حقیقت وجود انسانی با توجه به نقطه افتراق جایز است مثل دعای امام سجاده (ع) که فرمود: یوم خروج الانفس من ابدانها^{۱۲} (روزی که روحها از بدنهای خارج شوند) تعبیر به نفس کرده است. اما علی (ع) فرمود: و خرجت الروح من جسده فصار جيفة بین اهلہ.^{۱۳} (روح از بدنش خارج می شود و بدن چون مرداری در بین خانواده خویش بر زمین می ماند.) از این حالت تعبیر به روح کرده است.

این اختلاف تعبیر با توجه به مقارنت دو حالت (تعلق روح به بدن و قطع علاقه از آن) می باشد و اگر مترجمان و مفسران گاهی از نفس به روح تعبیر می کنند به خاطر نظر به جنبه ذاتی و استقلالی نفس و قطع علاقه از بدن می باشد مثل آیه: اللّٰهُ یَتَوَفّٰی الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا (زمر، ۴۰/۳۹) (خداوند هنگام مرگ روح ها را کاملاً می گیرد.)

نقد و بررسی

با توجه به تتبع معانی نفس در قرآن که مشروحاً ذکر گردید، روشن می شود که نفس فقط به معنی خود و شخص و فرد نیست بلکه معانی دیگری هم دارد که مورد غفلت واقع شده، گذشته از معانی مثل همدیگر و قلب و عقل؛ به دو معنای مهم و مورد بحث این مقاله به کار رفته، که از سایر معانی به منظور نزدیک تر است: یکی طبیعت اولیه انسان و دیگری به معنی روح است.

الف: طبیعت اولیه انسان

مثلاً در آیه: و ما أبری نفسی انّ النفس لامارة بالسوء الا من رحم ربی (یوسف، ۵۳/۱۲) من خود را تبرئه نمی کنم زیرا نفس رحمت و کرم خداوندی نباشد نفس و وجود آدمی قطعاً او را به بدی

امر می کند.

نفس اولی به معنای خود و دومی به معنای طبیعت اولیه انسان یا همان روح متعلق به بدن است. البته مرحله پایین آن، انسان را به بدی و لذت های مادی سوق می دهد. نکته جالب اینجاست، خود نویسنده محترم مقاله، آن را به نفس و وجود آدمی ترجمه کرده است. پس قطعاً به هیچ یک از آن دو معنا (خود-شخص) نمی باشد. همین طور آیه: «فَكَلِمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ» (بقره/۸۷) آیا هرگاه پیامبری حکمی را بیاورد که نفس های شما بدان میل ندارد (طبیعت اولیه شما آن را نمی خواهد) سرپیچی می کنید. و آیات ۲۳ از سوره نجم و ۴۰ از سوره نازعات.

ب: روح

آیه: «وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوْا اَيْدِيَهُمْ اَخْرِجُوْا اَنْفُسَكُمْ، الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلٰى اللّٰهِ غَيْرِ الْحَقِّ». (انعام، ۹۳/۶) اگر ستمگران را ببینی آنگاه که در سكرات مرگ گرفتار آیند فرشته ها دستهایشان را باز کرده (و می گویند) جان از تن بدر کنید. امروز کیفر و عذاب و خواری می کشید، چون بر خدا سخن ناحق می گفتید.

اگر نفس به معنی خود و شخص فقط باشد این آیه چگونه ترجمه خواهد شد و چه مفهومی خواهد داشت؟ خودتان را خارج کنید! «تقیه» یا «توقیر» علوم دینی
اگر خود همان خودآگاهی باشد که خروج ندارد بلکه وصف با خروج، زوال می یابد ولی معنا و مفهوم آیه چنین است: جانتان را خارج کنید یعنی روحتان را از جستماتان جدا کنید. آن رابطه و علاقه را قطع کنید. امروز، روز عذاب و خواری است.
در مقاله نویسنده آمده است:

در تعبیری که قرآن از روح و نفس دارد این موضوع مشخص می شود که روح و نفس ۱۲۳
به جز صفتی برای وجود انسان نیستند.

ولی با دقت در آیه ۹۳ از سوره انعام و امثال آن معلوم می شود که روح و نفس برای انسان وصف و حالت نیست چون اگر نفس و روح وصف انسان باشد خروج نفس از بدن به عنوان وصف بی موصوف خواهد بود و عذاب شدن آن بی معنا و اگر وصف از موصوف جدا شود آن زوال وصف از صفحه وجود است. بالاخص اگر مبنای نویسنده را به نقل از آقای «آرتوار گایتون» بپذیریم که خواب یک حالت ناخودآگاهی در فرد نائم است، و بیداری خودآگاهی فرد است و این همان خصوصیت مشترک خواب و مرگ است.

براساس مبنای یاد شده، که روح و نفس یک حالت و وصف برای انسان است و در حال خواب و مرگ از انسان گرفته می شود چند اشکال وارد است.

۱. قرآن مرگ را چنین توصیف می کند: قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون (سجده، ۱۰/۳۲) توفی که به معنی گرفتن کامل چیزی است اگر نفس و روح را یک حالت و به معنی خود آگاهی بدانیم و آن با مرگ سلب شود در نتیجه توفی را به معنی ازاله کامل گرفتیم نه گرفتن کامل و ترجمه آیه چنین می شود.

بگو: فرشته مرگ که به این کار گماشته شده، شما را (خود آگاهی) به کلی می گیرد! (دیگر ناخود آگاه می شوید) پس خود آگاهی توسط فرشته مرگ سلب می شود!

آن گاه (با ناخود آگاهی) به سوی پروردگارتان بازمی گردید! بازگشت به سوی حق تعالی بدون خود آگاهی چه مفهومی دارد و آن چه وعده برای مؤمن و چه وعید برای کافر محسوب می شود.

انسان بدون نفس و روح جسمی است که خاک می شود و آن ماده بی شعور است. آن وقت باید گفت حقیقت انسان جسم اوست، پس آیه بی معنا خواهد بود.

۲. النار یعرضون علیها غدواً و عشیاً و یوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون اشد العذاب (غافر، ۴۰/۴۶) (عذاب آنها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود (فرماید) آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید.

با مرگ، بر آتش و عذاب عرضه شدن؛ قبل از قیامت چه معنایی دارد اگر انسان ناخود آگاه باشد. مطابق مفهوم آیه مذکور، روایاتی وارد شده: القبر اما روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران) قبر یا باغی از باغ های بهشت و یا چاله ای از چاله های جهنم است. اگر با مرگ، انسان احساس وجود را از دست دهد دیگر از من و ما خبری نباشد پس چگونه قبر قبل از قیامت کبری برای او جنت و روضه خواهد شد یا چاله ای از آتش.

۳. و نفس ما سوئها. فאלهمها فجورها و تقویها. قد افلح من زکیها. و قد خاب من دسیها. (شمس، ۷/۹۱-۱۰) قسم به نفس و آنکه او را نیکو بیافرید و به او شر و خیر را الهام کرد و هر کس نفس خود را از گناه منزّه ساخت رستگار شد و هر کس نفس خود را به کفر و گناه پلید گردانید زیانکار گشت.

اگر نفس حالت و وصف برای انسان است پس چگونه به او خیر و شر الهام می شود؟ چرا به خود انسان الهام نشود؟!

اگر نفس یک حالت است، متصف به آلودگی یا تزکیه می شود؟ آلوده شدن و تزکیه شدن وقتی مفهومی دارد که یک مبدأ و اصلی باشد تا قابل اتصاف به دو وصف باشد چنان که می فرماید: و هدیانه النجدین (بلد، ۱۰/۹۰) (انسان را به خیر و شر هدایت نمودیم) یا انا هدیانه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً (انسان، ۳/۷۶) (ما انسان را به راه هدایت کردیم یا سپاسگزار است یا ناسپاس).

به عبارت دیگر: فجور و تقوی وصف تن نیستند به خاطر این که تن آدمی متصف به اوصاف جسمانی می شود مثل کوچکی و بزرگی، سفیدی و سیاهی، بلندی و کوتاهی، چاقی و لاغری، اما صفاتی از قبیل خیر و شر و رستگار و زیانکار و علم و جهل وصف جان است.^{۱۴}

صف و حالت، عرض می باشد و عرض به جوهر تقوّم دارد، اگر نفس هم، عرض باشد و قائم به جوهر (بدن) چگونه حالات و اوصافی مثل فجور و تقوی قائم به عرض (نفس) خواهند شد؟!

۴. در آیاتی مثل آیه ۱۵۴ از سوره بقره آمده: و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّٰه اموات بل احياء ولكن لا تشعرون (بقره/۱۵۴) (کسانی که در راه خدا کشته می شوند به آنها مرده نگوئید بلکه آنها زنده اند ولی شما نمی فهمید).

و در آیه: و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون فرحين بما آتاهم اللّٰه من فضله و یتبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون (اک عمران، ۱۶۹/۳) (کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی می خورند و به هر چه خدا از فضلش به آنها داده خوشحالند و به کسانی که به آنها ملحق نشده اند مژده می دهند که باکی و حزنی برای آنها نیست).

در این آیه علاوه بر حیات آنها، به روزی خوردن شهدا نیز تصریح شده است و همین طور به شادی کردن و خوشحال شدنشان و مژده دادن به کسانی که به آنها ملحق نشده اند. پس کشتگان دارای حیاتند و روزی می خورند و شادی دارند.

و در آیه: قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون. بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین (یس، ۲۶-۲۷) وقتی مؤمن آل یاسین به شهادت^{۱۵} رسید به او (گفته شد: به جنت و بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من بدانند که پروردگار مرا بخشید و مرا گرامی داشت).

خلاصه اگر انسان احساس وجود نکند و از خود و من وما بی خبر باشد چگونه احساس

شادی خواهد کرد و یا چگونگی روزی خواهد خورد و یا گرمی داشته خواهد شد و ذکر این اوصاف دربارهٔ اموات دلیل بر حیات آنها است و بر اینکه آنها احساس وجود دارند. و اما سخن مولوی:

شب ز زندان بی خبر زندانیان شب ز دولت بی خبر سلطانیان
نه غم و اندیشه‌ی سود و زیان نه خیال این فلان و آن فلان

اشاره به رکود حواس پنجگانه دارد یعنی انسان در حال خواب، کاری با دست و پا و چشم و گوش به صورت انتباه ندارد. همه آنها را کد هستند و منظور دانشمندان از تعریف خواب به حالت ناخودآگاهی فرد نائم نیز شاهد همین باشد که با تحرکات حسی مناسب مثل صدا کردن یا لمس کردن به بیداری یعنی به خود آگاهی تبدیل می شود اما اینکه بگوییم در

ملاصدرا در نقل سخنان حکما و دانشمندان روشی متین و کلام حکیمانه ای دارد و آن این که سخن دیگران را فهمیدن هنر است نه نقض و رد و انکار آنها

خواب، انسان هیچ مرتبه ای از خود آگاهی را ندارد و به طور کلی انسان ناخودآگاه می شود این درست نیست چرا که فرد به خواب رفته گاهی خواب می بیند و در خواب اعمالی را انجام می دهد و نزاع و مشاجراتی رخ می دهد و از خود با برهان یا با اعضا و جوارح دفاع می کند، گاهی در اثر سرور و شادی می خندد و گاهی در اثر فشار و ترس و یا عروض غم و غصه می گرید، چون احساس وجود و حب ذات دارد و بین سود و ضرر فرق می گذارد. اینها حاکی از خود آگاهی انسان و به کارگیری عقل خویش است و برخی از فلاسفه از نفس انسان تعبیر به حی بن یقظان نموده اند چون همیشه بیدار است.

و همین جناب مولوی در جای دیگر می گوید:

بیند خواب جانت وصف حال که به بیداری نبینی بیست سال

یعنی گاهی انسان در خواب مطالبی را به دست می آورد که در بیداری به بیست سال

نمی توانست تحصیل کند. ۱۶

نویسنده محترم یکی از ادله غیرمادی بودن نفس را به این صورت نقل کرده:

اگر نفس جسمانی است و مغز که نیم کیلو گرم بیشتر نیست محل ذخیره اطلاعات است

چگونه این همه اطلاعات که ما از کودکی در آن ذخیره می کنیم در آن جای می گیرد؟ و سپس از پیشرفت علوم استمداد جسته و «دیسکت های کامپیوتری که وزن آنها بیش از یکصد گرم نیست و اطلاعات یک کتابخانه بزرگ در آنها ذخیره می شود» را به عنوان جواب نقص ذکر کرده است.

ابتدا باید در اصل دلیل دقت کرد سپس قضاوت به صحت یا بطلان آن نمود. فلاسفه می گویند: مغز محل انطباع علوم نیست بلکه ابزار و آلت فهم علوم است، همچنان که در حکمت متعالیه مفصلاً تبیین شده است، نفس انسان با وجود شرایط و حصول علل معده علم را خودش انشا می کند و الا اگر روزی بشر بتواند در پیوند مغز موفق شود کما اینکه در پیوند قلب موفق شده است آن وقت باید علوم مغز اولی به دومی منتقل شوند در حالی که قطعاً این چنین نیست و نخواهد شد چنان که در قلب این اتفاق نیافتاد و حب و بغض صاحب قلب به فرد دومی منتقل نشد چون قلب محل ظهور محبت و عداوت و ... است، اما اصل آن معانی و اوصاف قائم به نفس است، پس مغز و سلول های مغز هم محل انطباع علوم نیستند.

از طرفی با کشف کامپیوتر و تولید دیسکتها با برنامه های حجیم، ادله غیرمادی بودن روح محکم تر شد، چرا که با ارائه مقدار برنامه با دیسکت، فضای خالی آن کم می شود و با افزایش برنامه بیشتر، به هر حال پر می شود به طوری که دیگر گنجایش برنامه ای نخواهد داشت و از طرفی کامپیوتر با برنامه حجیم و یا با دیسکت مملو از اطلاعات به اندازه یک کتابخانه، در جست و جو و ارائه مطالب نسبت به برنامه سبک و کم حجم تر، کندتر عمل می کند، در حالی که نفس انسان، هر چه قدر به آن علوم افزوده شود نه تنها پرنخواهد شد به طوری که قابل تعلّم یک حرف یا کلمه دیگر نباشد و نفسی که دارای اطلاعات وسیع است از آن نفسی ۱۲۷ که اطلاعات کم تر دارد نه تنها کندتر عمل نخواهد کرد بلکه در ارائه مطالب و پاسخ به درخواستها سریع تر و بهتر عمل خواهد کرد.

علی (ع) در بیان این خصیصه منحصر به فرد نفس و عدم انتهای ظرف علم می فرماید: کل وعاء یضیق بما جعل فیہ الا وعاء العلم فانه یتسع به^{۱۷} (هر ظرفی، با ریختن چیزی در آن پر می شود جز ظرف دانش که هر چه به آن دهی، وسعتش بیشتر می شود). دلیل اینکه نفس برخلاف سایر اشیا است، نحوه وجود علم است (مظروف) چون علم بسیط و غیر مادی است ظرف آن نیز غیرمادی خواهد بود.

و عذاب انسان در عالم برزخ با بدن مثالی خواهد بود و همین طور با آن بدن متنعم خواهد بود و بدن برزخی را انسان با (علم و عمل) اعمال و عقاید خود در این دنیا خودش می‌سازد یعنی بدن برزخی نیست بلکه ثمره اعمال است.

نکته آخر این که ادراک، ایجاد یک نحوه ارتباط و اتحاد بین نفس و معانی علمیه است و تنها گرفتن عکس از صورتها و ظواهر الفاظ و کلمات نیست لذا اگر به کامپیوتر یک مطلب را مثل ترجمه قرآن به دو یا سه زبان مختلف ارائه کنی، هر زبان فضای مستقلی را اشغال می‌کند گویا دو یا سه کتاب ارائه کردی ولی اگر یک مطلب را با ده زبان به انسان تعلیم دهی در حالی که انسان عالم به آن ده زبان باشد تنها در زبان اول انسان یادگیری دارد، در زبان‌های دیگر تعلیم در کار نیست چون انسان معانی را یاد می‌گیرد، زبان ابزار بیان تعلیم و تعلم است.^{۱۸} ملاصدرا در نقل سخنان حکما و دانشمندان روشی متین و کلام حکیمانه‌ای دارد و آن این که سخن دیگران را فهمیدن هنر است نه نقض و رد و انکار آنها، لذا خودش سعی دارد اول کلام دیگران را بفهمد و بعد در صورت ابهام به معنای وجیه تأویل کند.^{۱۹}

فلاسفه در مقام تبیین فرق عقل و نفس می‌گویند:

عقل آن است که در ذات و فعل هر دو مجرد باشد ولی نفس آن است که ذاتاً مجرد

باشد ولی در فعل و انجام کار و استکمال مادی باشد.^{۲۰}

اگر فلاسفه براهینی اقامه کرده اند بر اینکه روح و نفس موجود مجرد مستقلی هستند منظورشان اثبات تجرد ذاتی نفس است که هیچ گونه تعلقی به ماده ندارد و برهان ابن سینا (انسان معلق) از این مقوله است که اگر انسان از هر چیزی غافل شود مثل اعضا و جوارح و جوارح، از ذات خویش غافل نخواهد شد، پس نفس جوهری است که در ذات از بدن مستقل است و اما در انجام فعل و کار، بدون شبهه، مادی است و برهان انسان معلق ابن سینا برای افراد عادی است تا مقداری بتوانند توجه خودشان را از امور مادی برگردانند.

از طرفی با خدشه در یک دلیل از ادله تجرد نفس و استقلال ذاتی نفس؛ نمی‌شود بقیه ادله را نادیده گرفت چرا که اثبات مادی بودن نفس مستلزم نفی همه ادله تجرد نفس می‌باشد. شیخ الرئیس در کتاب شفا ۸ دلیل و ملاصدرا در جلد ۸ اسفار ۱۱ برهان اقامه کرده است و استاد حسن زاده آملی در دفتر معرفت نفس در کتاب (الحجج البالغة علی تجرد النفس الناطقة)

حدود هفتاد دلیل عقلی و نقلی را جمع آوری کرده است.

اما تخطئه حکما در این که قائل به روح و نفس جدا از بدن شده اند و مفسران به علت برداشت غلط به دفاع از روح و نفس مستقل از جسم پرداخته اند؛ درست نیست چون فلاسفه می گویند: نفس ذاتاً مجرد و مستقل است و فعلاً مادی است. کجا گفته اند و یا می توانند بگویند نفس و یا روح بعد از مرگ بی بدن خواهد بود؟! در آن صورت باید نفس را از عقول مفارقه دانست که در ذات و فعل، هر دو، مستقل و مجرد است در حالی که نفس، عقل نخواهد شد بلکه فلاسفه می گویند: نفس بی بدن نخواهد بود و بعد از قطع علاقه از این بدن خاکی با بدن مثالی خواهد بود.

مولوی در دفتر سوم، بدن برزخی را این چنین توصیف می کند:

دست و پا در خواب بینی و ائتلاف
آن توئی که بی بدن داری بدن
روح دارد بی بدن بس کار و بار
باش تا مرغ از قفس، آید برون
آبته این بدن در طول بدن دنیوی است و در انسان طبقات عوالم نهفته است چنان که در دفتر مذکور می گوید:

نی تو گویی هم به گوش خویشتن
همچون آن وقتی که خواب اندر روی
بشنوی از خویش و پنداری فلان
تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق
آن تویی زفت است کان نهصد تو است
نی من و نی غیر من ای هم تو من
تو زپیش خود به پیش خود شدی
با تو اندر خواب گفتت از نهان
بلکه گردونی و در ابر عمیق
قلم است و غرقه گاه صد تو است

شاهد آن از قرآن کریم، سخن خداوند متعال است که می فرماید: و قد خلقکم اطواراً نوح،

(۱۴/۷۱) شمارا دارای مراحل مختلف آفرید.

از عوالم نهفته در انسان، مرتبه ای مادی است (بدن) و بالاتر از آن بدن برزخی است که از آن به تجرد مثالی و برزخی تعبیر می شود و بالاخره از آن به تجرد عقلی یاد می شود و خداوند می فرماید: و من وراثهم برزخ الی یوم یبعثون (مؤمن، ۲۳/۱۰۰) در پیش رویشان برزخی است تا این که در روز قیامت مبعوث شوند.

و عالم برزخ از قبر شروع می شود و در منابع روایی از بدن برزخی به: فی قالب کقالبه فی

الدنیا^{۲۱}، قالبی مانند قالب دنیا، تعبیر شده است.

و عذاب انسان در عالم برزخ با بدن مثالی خواهد بود و همین طور با آن بدن متنعم خواهد بود و بدن برزخی را انسان با (علم و عمل) اعمال و عقاید خود در این دنیا خودش می سازد یعنی بدن برزخی نیست بلکه ثمره اعمال است.

اما آیا هنگام مرگ، روح انسان از جسم او جدا می شود و انسان دو تکه می شود، کدام آیه بر این دلالت می کند؟ و یا این مطلب از فلسفه یونان به ما منتقل شده است؟

باید گفت در فرهنگ قرآنی، حقیقت انسان بعد روحانی اوست وقتی کفار گفتند: و قالوا إذا ضللتنا فی الارض انا لفی خلق جدید؛ گفتند آیا وقتی ما (مردیم) در زمین گم شدیم، آفرینش تازه ای خواهیم یافت؟ در جواب فرمود: قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون (سجده، ۳۲/۱۰-۱۱) بگو شما را فرشته مرگ که به قبض شما گماشته شده کاملاً می گیرد سپس به سوی پروردگارتان رجوع می کنید.

یعنی شما در زمین گم نمی شوید آنچه گم می شود از شما، بدن شماست و بدن حقیقت انسان نیست. آنچه حقیقت انسان است آن را کاملاً فرشته مرگ می گیرد و آن روح است. پس روح انسان از بدن جدا می شود ولی انسان دو تکه نمی شود چون در فرهنگ قرآنی جسم جزء حقیقت انسان نیست و گرنه باید می فرمود: بخشی از شما در زمین گم (خاک) می شود و بخش دیگرتان را فرشته مرگ قبض می کند و نمی فرمود: «یتوفیکم» شما را کاملاً می گیرد و همین طور آیه ۴۱ از سوره زمر دلالت بر مدعا دارد.

در احادیث زیادی بر خروج روح از بدن تصریح شده است مثل سخن امام حسن مجتبی (ع) که فرمود: «ان الحسین بن علی بعد وفاة نفسی و مفارقة روحی جسمی امام من بعدی».

بعد از این که جانم وفات کرد و روحم از تنم جدا شد، حسین بن علی (برادرم) بعد از من امام است.

و سخن علی (ع): «خرجت الروح فصار جيفة بين اهله»^{۲۲} وقتی روح خارج شود بدن مرداری در میان خانواده خواهد شد.

و آیاتی تصریح دارند انسان به سوی خدا برمی گردد.^{۲۳} یا خدا را ملاقات خواهد کرد.^{۲۴} و از طرفی ثابت شد که در فرهنگ قرآنی حقیقت انسان روح اوست، روح انسان به ملکوت اعلی می پیوندد و این بیان و مفهوم از قرآن گرفته شده است.

۱. مفردات راغب، ماده روح.
 ۲. اطلاق روح بر وحی به خاطر این است که، هم چنان که بدن انسان به روح زنده می شود، با وحی هم انسان از مرگ کفر نجات یافته و زنده می شود. خدای سبحان در آیه ۱۲۲ سوره انعام، کافر را مرده شمرده است: او من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس.
 ۳. علامه طباطبائی، المیزان، ۲۰۷/۱۲.
 ۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ۸۸/۶۱.
 ۵. ابن حزم، الدراسات النفسانیه/ ۱۵۰ و ۲۸۲.
 ۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۵۵۴/۳.
 ۷. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ۲۵۵/۱۲.
 ۸. مسند احمد، ۳۶۴/۲.
 ۹. بحار الانوار، ۷۷/۶۱.
 ۱۰. کلینی، کافی، ۳۰۱/۱، ح ۲.
 ۱۱. رحلة الی اعماق النفس/ ۲۸.
 ۱۲. صحیفه سجادیه، دعای ۴.
 ۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.
 ۱۴. عارف رومی در دفتر اول می گوید:
- گر تو خود را پیش و پس کردی گمان
 زیر و بالا پیش و پس وصف تنست
 دفتر سوم:
- بسته جسمی و محرومی ز جان
 بی جهت ها وصف جان روشنست
 رفتن ارواح دیگر رفتن است
 این دراز و کوتاه، اوصاف تنست
۱۵. المیزان، ۷۹/۱۷.
 ۱۶. به نقل از درس ۵۹ دفتر معرفت نفس، آیت الله حسن زاده آملی.
 ۱۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۵.
 ۱۸. برای اطلاع بیشتر ر. ک: استاد مطهری، مسأله شناخت/ ۱۳۷.
 ۱۹. ملاصدرا، اسفار اربعه، ۲۴۴/۸.
 ۲۰. علامه طباطبائی، بدایة الحکمة/ ۸۰.
 ۲۱. بحار الانوار، ۲۶۹/۶.
 ۲۲. نهج البلاغه، خ ۱۰۹.
 ۲۳. انا لله وانا الیه راجعون، بقره/ ۱۵۶.
 ۲۴. انک کادح الی ربک کدحاً فملاتی، انشقاق، ۶/۸۴.